

فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه (دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، علمی - پژوهشی، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۲

پژوهشی تطبیقی بر ترجمه‌پذیری یا ترجمه‌ناپذیری چندمعنایی استعاره در ترجمه سرخ و سیاه استاندل

علی عباسی (دانشیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه شهید بهشتی، نویسنده مسؤل)

ali_abasi2001@yahoo.com

سمیه رضایی (کارشناسی ارشد مترجمی زبان فرانسه، دانشگاه شهید بهشتی)

Smrz.2010@gmail.com

چکیده

چندمعنایی یکی از مهم‌ترین مسائل زبانی است که در حوزه علم معناشناسی قرار دارد (ویکتوری، ۱۹۹۷، صص. ۴۱). یک واژه در یک نظام زبانی بنا به شرایط و بافتی که به کار می‌رود، می‌تواند دربردارنده معانی گوناگونی باشد (یول، ۲۰۰۶، ص. ۱۴۸)؛ از این رو است که گفته می‌شود بیشتر واژگان زبان از این ویژگی برخوردار هستند. تعاریف و معادل‌های مختلفی که در فرهنگ‌های زبان مقابل یک واژه وجود دارد، مؤید این امر است. در این پژوهش تطبیقی سعی بر آن است تا با بهره‌گیری از معناشناسی واژگانی و استفاده از دلالت اولیه و دلالت ثانویه یک واژه، به مطالعه ترجمه‌پذیری یا ترجمه‌ناپذیری چندمعنایی استعاره و بیان استعاری در دو ترجمه رمان «سرخ و سیاه» استاندل پرداخته شود. در این مطالعه، مهم‌ترین یافته نقش و اهمیت توجه به بافت زبانی هنگام رویه‌روشدن با واژه یا ساختاری است که قابلیت انتقال چندمعنایی متفاوت را به‌طور همزمان دارد و اینکه ترجمه‌پذیری یا ترجمه‌ناپذیری در اصل امری مطلق نیست؛ بلکه یک پیام را می‌توان به هر زبان طبیعی انتقال داد و تنها صورت پیام متفاوت است.

کلیدواژه‌ها: چندمعنایی، معناشناسی واژگانی، معنا، دلالت اولیه، دلالت ثانویه، بافت، استعاره.

۱. مقدمه

هر تفکری را که بتوان در یک زبان بیان کرد، می‌توان در زبان دیگر نیز بیان نمود. به این صورت است که نقش ترجمه از زبانی به زبان دیگر برجسته می‌شود. شاید بتوان قدمتی معادل پیدایش زبان

برای ترجمه در نظر گرفت؛ اما در سده اخیر بحث درباره مشکلات ترجمه به اوج خود رسیده است. مترجم برای انتقال پیام راهکارهای متفاوتی پیش رویش می‌بیند که بحث درباره آنها در این نوشتار نمی‌گنجد؛ از جمله بحث معروف وفاداری و بی‌وفایی که دست‌آویز مترجمان در ترجمه متن می‌باشند. سعی داریم در این مقاله نگاهی کوتاه به پدیده چندمعنایی^۱، یکی از مباحث روز علم معناشناسی، بپردازیم؛ پدیده‌ای که بی‌گمان نه تنها در حوزه زبان‌شناسی و معناشناسی قابل بررسی است (راستیه و والت، ۲۰۰۹، ص. ۹۹)، بلکه در حوزه ترجمه و ترجمه‌شناسی مسئله‌ای بحث‌برانگیز و قابل تأمل است و یکی از چالش‌های پیش روی مترجم و حتی ترجمه‌شناس است. همان‌طور که می‌دانیم، مترجم هنگام ترجمه همواره با دو مسئله اساسی روبه‌رو است: انتقال معنی و انتقال شکل (وینی و دالبرنه، ۱۹۷۷، ص. ۱۶۱)؛ یعنی، از الزامات ترجمه وفاداری به محتوا و سبک متن است و از نظر لادمیرال (۱۹۹۴، ص. ۱۱۷)، این موضوع همان توجه به «معنی» یا دلالت اولیه و «سبک» یا دلالت ثانویه می‌باشد.

از نظر برخی از صاحب‌نظران، ترجمه هنر است؛ زیرا، ارتباط نزدیکی با استعداد فردی دارد؛ اما به‌منظور ارج نهادن به نویسنده و خواننده لازم است مترجم به فراگیری فنون ترجمه نیز همت گمارد و حتی از آن بیشتر به فکر اجرایی کردن آن فنون در ترجمه خویش باشد. چه بسیار مترجمانی که ترجمه‌شان عاری از رعایت برخی از اصول پایه‌ای فن ترجمه است. مترجم باید با مطالعه دقیق متن نسبت به تعیین معنی و شکل مبادرت کند و بهترین راه را برای انتقال پیام برگزیند؛ به‌طوری‌که خواننده نسبت به متن ترجمه‌شده حس غریبگی نداشته باشد؛ یعنی سرانجام کار مترجم بوی آزاردهنده ترجمه را ندهد و درعین حال بتواند با نویسنده متن اصلی ارتباط برقرار کند و وی را درک نماید. شکی نیست که مترجم هنگام عمل ترجمه با دشواری‌هایی دست‌وپنجه نرم می‌کند؛ دشواری‌هایی که گاه او را به سمت تفکر ترجمه‌ناپذیری سوق می‌دهد. اینجا است که هنر مترجم و سواد علمی او راهگشا می‌شوند تا او بتواند آن پیام به‌ظاهر ترجمه‌ناپذیر را رام کند، به ترجمه بکشانند و درنهایت، به زبان مقصد منتقل نمایند (مونن، ۱۹۶۳، صص. ۱۵-۱۰). یکی از این دشواری‌ها پدیده

1. La polysémie

چندمعنایی است: گاه لفظی بر مفهوم‌های^۱ مختلفی دلالت می‌کند یا نشانه‌ای معنی‌های^۲ مختلفی را دربر می‌گیرد. با هدف برخورد با واژگان و ساختارهای چندمعنا، مترجم به فراگیری اسلوب این برخورد نیاز دارد. هرچند شاید بهتر است به‌جای واژه «برخورد» از واژه «درمان» استفاده کنیم؛ زیرا، چندمعنایی به‌مثابه یکی از مشکلات ترجمه در نظر گرفته می‌شود و برای مشکل باید به فکر راه چاره بود؛ از این رو، در این مقاله سعی داریم به معرفی چندمعنایی و مطالعه تأثیر آن در ترجمه پردازیم.

۱.۱. بیان مسئله

ما در زبان، تنها با واژه‌هایی که معانی گوناگون دارند، سروکار نداریم؛ بلکه به واژه‌هایی برمی‌خوریم که از چندمعنا برخوردار هستند. این پدیده را چندمعنایی و چنین واژه‌هایی را چندمعنا می‌نامیم (صفوی، ۱۳۸۷، ص. ۳۲). فرض بر این است که موقعیت یک گفته نقش تعیین کننده‌ای در انتخاب واژگانی دارد که مؤلف برای بیان خواسته خویش به کار می‌گیرد؛ یعنی، فرستنده پیام آن واژگان خاص را برای بیان موقعیت خاص انتخاب می‌کند. افزون‌براین، گیرنده پیام نیز بایستی با در نظر گرفتن کلیت متن و پیام دریافتی واژگان را شناسایی کند و به آن‌ها معنای مشخصی بدهد. با وجودی که چندمعنایی مشکلاتی اساسی بر سر راه درک جزء به جزء گفته ایجاد می‌کند، به نظرمی‌رسد که مانع بزرگی بر سر راه ترجمه نباشد؛ به‌ویژه وقتی که مترجم واژه‌های چندمعنا را درون بافت و با توجه به بافت دریابد؛ به‌این ترتیب، بافت زبانی و غیرزبانی نقش مهمی در انتقال معنای واژه چندمعنا دارند (اسکات-بورژ، ۲۰۰۱، ص. ۷۷).^۳

توجه اصلی این مقاله بررسی ترجمه واژه‌های چندمعنا و اثر استعاری آن‌ها است. اینکه هنگام ترجمه مترجم تا چه حد توانسته چندمعنایی واژه مورد نظر را انتقال دهد و ترجمه چه تأثیری در القای معانی گوناگون واژه مورد نظر داشته است و تا چه اندازه ترجمه رسالت خویش را در بیان استعاری استعاره زبان مبدأ به‌انجام رسانیده است؟ بنابراین، هدف اصلی بر این اصل استوار است که ببینیم چگونه می‌توان به بهترین وجه به نیت و خواسته اصلی مؤلف هنگام

1. La signification
2. Le sens

ترجمه واژه‌ها و ساختارهای چندمعنا که گاه نقش مهمی در دسترسی به معنا ایفا می‌کند و ممکن است دشواری‌هایی در درک مفهوم به وجود آورد، نزدیک شد و هدف غایی متن را انتقال داد؟ و آیا این انتقال توانسته است همان اثری را روی خواننده ترجمه القا کند که خواننده به زبان اصلی این اثر را می‌پذیرد؟

در فرایند ترجمه همواره با سه عنصر اصلی روبه‌رو هستیم: نویسنده، مترجم و خواننده. این سه تن که دنیای خاص خود را دارند و به احتمال نزدیک به یقین نگرششان به محیط پیرامون خود متفاوت است، دغدغه‌های ذهنی گوناگونی دارند و به‌بیانی دیگر، در حال و هوای مشخصی به سر نمی‌برند و قرار است در فرایند ترجمه با یکدیگر همسو شوند. اینجا است که نقش میانجی‌گر مترجم اهمیت بسزایی می‌یابد؛ زیرا، او بایستی رابطه‌ای میان نویسنده و خواننده؛ یعنی، رابطه‌ای میان دو نظام زبانی مختلف و دو فرهنگ نامتشابه ایجاد کند. اینجا است که دوباره آن سؤال همیشگی که ذهن بسیاری از صاحب‌نظران را به خود مشغول داشته است، مطرح می‌شود: چگونه می‌توان یک ترجمه کامل ارائه داد؟ و در مورد موضوع مورد بحث ما، چگونه می‌توان ترجمه‌ای از استعاره ارائه داد تا معانی که در بطن واژه جریان دارند و در ظاهر به چشم نمی‌آیند، از زبان مبدأ به زبان مقصد منتقل شوند؟

برای مطالعه دقیق‌تر این پدیده زبانی لازم است این پرسش در قالب پرسش‌هایی خردتر مطرح گردد تا در چارچوب آن‌ها بتوان به هدف این پژوهش نزدیک شد:

۱. واژه‌های چندمعنا به اقتضای نوع کاربرد معانی متفاوتی را زیر لوای یک هسته مرکزی معنا دربرمی‌گیرند. حال، این سؤال مطرح است: آیا مترجم می‌تواند این هسته مرکزی را - در خصوص موضوع مورد مطالعه در این پژوهش؛ یعنی استعاره - هنگام ترجمه حفظ کند یا به‌ناچار باید طبق شرایط زبانی و فرهنگی مقصد دستکاری‌هایی را اعمال کند؟

۲. آیا هنگام عمل ترجمه می‌توان چندمعنایی استعاره واژه مبدأ را بدون از دست دادن یا حذف مشخصه‌های چندمعنایی با واژه‌ای از زبان مقصد انتقال داد؛ به نحوی که تمام آن ویژگی‌ها حفظ شود؟ به عبارت دیگر، تمام تأثیری که واژه‌ها و ساختارهای چندمعنا ایجاد می‌کنند، از زبانی به زبان دیگر قابل انتقال است؟

سعی ما بر این است تا از طریق مطالعه این پدیده پاسخ‌های مناسبی برای این پرسش‌ها بیابیم؛ از این رو، نیاز به یک پیکره مطالعاتی گسترده و جامع احساس شد؛ پیکره‌ای که بتواند پاسخ‌گوی نیاز پژوهش باشد و نیز جایگاهی در ادبیات فرانسه داشته باشد و البته ترجمه‌هایی از آن به فارسی موجود باشد. بدین منظور کتاب سرخ و سیاه نوشته استاندل از شاهکارهای ادبیات فرانسه انتخاب شد. سه مترجم به ترجمه این کتاب همت گماشته‌اند: عبدالله توکل، عظمی عدل نفیسی و مهدی سحابی. از میان آن‌ها، ترجمه سحابی و نفیسی را برای انجام مطالعه‌ای مبتنی بر مقایسه برگزیدیم؛ زیرا، به نظر می‌رسد مترجم اول بیشتر در راستای ترجمه نویسنده محور گام برمی‌دارد و مترجم دوم بیشتر خواننده محور است، به عبارت دیگر، برای اولی متن مبدأ در درجه اول اهمیت قرار دارد و برای دومی حفظ ویژگی‌های زبان مقصد در اولویت است.

از منظر روش‌شناسی، از آنجایی که این مطالعه حوزه‌های مختلفی چون زبان‌شناسی، معناشناسی و ترجمه‌شناسی را دربرمی‌گیرد، سعی بر آن است تا از رویکرد معناشناسی واژگانی و در نظر گرفتن خردمؤلفه‌های معنایی^۱ بر پایه‌ای تحلیلی - مقایسه‌ای استفاده کنیم؛ زیرا این گونه قادر خواهیم بود اجزای تشکیل‌دهنده یک واژه چندمعنا را شناسایی کنیم و با تجزیه و تحلیل آن و سپس، مقایسه آن در دو ترجمه برگزیده پاسخی برای سؤالات مطرح شده بیابیم.

۲.۱. پیشینه تحقیق

در این قسمت، به بخشی از مطالعات زبان‌شناختی در زمینه چندمعنایی واژگانی اشاره خواهد شد تا مشخص گردد که حدود مرز این دسته از مطالعات چه بوده و به چه نکاتی در این زمینه توجه شده است.

اولمان^۲ مسئله چندمعنایی را از دریچه در زمانی و هم‌زمانی به بحث و بررسی می‌کشاند. وی معتقد است که در طول زمان یا در یک مقطع زمانی مشخص می‌توان معانی مختلفی برای یک صورت زبانی در نظر گرفت. از نظر وی، علل اصلی چندمعنایی «انتقال در کاربرد»، «کاربرد

1. Le sème
2. Ullmann

ویژه»، «هنرآفرینی» و «تأثیرپذیری از زبان‌های بیگانه» است. انتقال در کاربرد نوعی گسترش معنایی است. در اثر هم‌نشینی یک صورت زبانی با صورت‌های دیگر، معانی متفاوتی حاصل می‌شوند. از نظر اولمان، کاربرد ویژه به‌کارگیری یک واژه در مشاغل گوناگون است که چندمعنایی ایجاد می‌کند. هنرآفرینی همان کاربرد استعاری و مجازی واژه‌ها است. درنهایت، تأثیرپذیری از زبان‌های بیگانه نیز از جمله علل مهم شکل‌گیری چندمعنایی است (صفوی، ۱۳۸۷، صص. ۱۱۴-۱۱۳). پالمر^۱ معتقد است که واژه چندمعنا به‌خودی‌خود دارای چندمعنا است. وی به‌عنوان نمونه واژه flight از زبان انگلیسی را مطرح می‌سازد که در فرهنگ‌های لغت، ذیل یک مدخل درمعانی «گذر از طریق هوا، «قدرت پرواز»، «مسافرت هوایی»، «واحد نیروی هوایی»، «شلیک»، «انحراف» و «رشته پلکان» آورده می‌شود (صفوی، ۱۳۸۷، ص. ۱۱۴).

در میان زبان‌شناسان فرانسوی‌زبان، بلون و مینیو^۲ در بحث‌های مختلف خاطر نشان می‌کنند که بیشتر کلمات چندمعنا دارند و درنهایت، به موضوع چندمعنایی می‌پردازند. آن‌ها نیز چندمعنایی را از دریچه همزمانی و درزمانی مقایسه می‌کنند و معتقد هستند که درباره‌ی واژگان چندمعنا برخوردار از دو نوع معنی ثابت شده است: معنی اول و معنی دوم؛ البته در این صورت دیگر نمی‌توان از دریچه‌ی زمان به معنای نگاه کرد؛ بلکه باید سلسله‌مراتب امروزی واژگان را دریافت؛ هر چند دارای بعدی تاریخی باشند. این دو زبان‌شناس برای جلوگیری از هرگونه ابهامی هنگام بررسی موضوع، به‌جای معنی اول از «معنی پایه»^۳ و به‌جای معنی دوم از «معنی فرعی»^۴ بهره می‌جویند (بلون و مینیو، ۲۰۰۰، صص. ۹۱-۹۰).

بلون و فابر (۱۹۹۹، صص. ۱۳۵-۱۳۴) هنگام بررسی رابطه‌ی معنی با وضعیت و بافت، موضوع چندمعنایی واژگان را مطرح می‌کنند. از نظر آن‌ها، معنای یک پیام زبانی همان رابطه‌ی

-
1. Palmer
 2. Baylon et Mignot
 3. Sens fondamental
 4. Sens secondaire

میان وضعیت گوینده و واکنش مخاطب است؛ پس، معنی واژگان و معنی گفته امری جدایی‌ناپذیر از وضعیت و بافت گفته می‌باشند.

۲. بحث و بررسی

۲.۱. آرایه ادبی

از نظر دو مارتس، از طریق آرایه‌ها به یک واژه، معنی و تعریفی می‌دهیم که خاص آن واژه نیست (لوگرن^۱، ۱۹۷۲، ص. ۱۱). در ادبیات فارسی، آرایه‌های ادبی یا صناعات ادبی یا صنایع ادبی به کاربردن فونونی هستند که رعایت آن‌ها بر جلوه‌ها و جنبه‌های زیبایی و هنری سخن می‌افزاید؛ از جمله تناسب‌های آوایی یا معنایی. در مجموع، دو نوع آرایه ادبی داریم: الف. بدیع؛ ب. بیان. الف. بدیع علمی است که به بازشناسی آرایه‌های لفظی و معنوی می‌پردازد. بدیع بر دو نوع است: ۱. آرایه‌های لفظی؛ ۲. آرایه‌های معنوی. آرایه‌های لفظی آرایه‌هایی هستند که از تناسب‌های آوایی و لفظی میان واژه‌ها سخن می‌گویند؛ مانند: واج‌آرایی، سجع و جناس. در آرایه‌های معنوی، زینت و زیبایی کلام در معنی یافت می‌شود که از جمله آن می‌توان تضمین، اغراق، ایهام و تمثیل را نام برد. ب. بیان شاخه‌ای از آرایه‌های ادبی است و به واسطه آن شناخته می‌شود که یک معنی را چگونه می‌توان به طرق مختلف بیان کرد و دربرگیرنده مجاز، تشبیه، استعاره و کنایه است.

۲.۱.۱. استعاره

یکی از مشخص‌ترین روابط میان معانی، مسئله استعاره است؛ بدین معنا که واژه‌ای در کنار معنای اصلی خود از یک یا چند معنای کاربردی و جنبی نیز برخوردار است (صفوی، ۱۳۷۷، ص. ۳۴). در لغت، استعاره به معنای عاریت گرفتن و عاریت‌خواستن است و در اصطلاح، استعاره نوعی تشبیه است که در آن یکی از طرفین تشبیه (مشبه یا مشبه‌به) را ذکر کرده باشند و طرف دیگر را اراده کرده باشند. اصل استعاره بر تشبیه استوار است و به دلیل اینکه در استعاره فقط یک رکن از تشبیه ذکر می‌شود و خواننده را به تلاش ذهنی بیشتری وامی‌دارد، استعاره از تشبیه رساتر، زیباتر و خیال‌انگیزتر است؛ زیرا، ادات تشبیه غایب است و ساختار نحوی دو عنصر

تشبیه را به هم نزدیک می‌سازد و گاه فقط یک عنصر در جمله باقی می‌ماند و دیگری حذف می‌شود (شاهین و قویمی، ۱۳۸۵، ص. ۸۹). با توجه به اینکه در استعاره یکی از طرفین تشبیه ذکر می‌شود، آن را بر دو نوع تقسیم کرده‌اند: ۱. استعاره مصرحه؛ ۲. استعاره مکنیه.

همان‌طور که گفته شد، قصد داریم چندمعنایی استعاره در عمل ترجمه را تجزیه و تحلیل کنیم؛ بنابراین، نیاز است بدانیم چگونه می‌توان استعاره و به عبارت دقیق‌تر، لفظ استعاری را از زبان مبدأ به زبان مقصد انتقال دهیم. حسینی (۱۳۸۵، ص. ۴۵) معتقد است که مترجم هنگام رویارویی با استعاره می‌تواند به یکی از چهار طریق زیر عمل نماید:

۱. استعاره را لفظ به لفظ ترجمه نماید؛ یعنی، آن را به صورت تحت‌اللفظی وارد زبان مقصد کند؛

۲. استعاره را به صورت تشبیه ترجمه کند؛ یعنی، ارکان تشبیه را در آن داخل کند؛

۳. استعاره موجود در زبان مقصد را جایگزین استعاره زبان مبدأ نماید؛

۴. استعاره را به صورت غیراستعاری ترجمه کند.

هنگامی که صحبت از استعاره به میان می‌آید، ذهن‌ها به سمت شعر کشیده می‌شوند. علاوه بر آشکار ساختن این برتری انکارناپذیر، نگاهی می‌اندازیم به برخی از عبارات رمان سرخ و سیاه که در آن‌ها با استعاره مواجه می‌شویم؛ زیرا، بر این باور هستیم که وقتی در گفتار با موارد متعدد چندمعنایی روبه‌رو می‌شویم، در نوشتار، در هر نوعی، این چندمعنایی به چشم می‌خورد. در هر بخشی که به زبان و معنی مربوط می‌شود، این پدیده حضوری انکارناپذیر دارد. هر واژه‌ای در بطن خود حامل معانی گوناگونی می‌تواند باشد که شرایط زمانی و مکانی، بافت و محیط پیرامون آن واژه نقش تعیین‌کننده‌ای در رمزگشایی معانی نهفته دارند.

1. Julien n'avait pas assez d'usage pour distinguer que **c'était du feu de la saillie qui brillait de temps en temps les yeux de Mlle Mathilde**, [...] **Quand les yeux de Mme de Rénal s'animaient, c'était du feu des passions**, ou par l'effet d'une indignation généreuse au récit de quelque action méchante. [...] ils sont scintillants, se dit-il (Stendhal, 2000, p. 295).

* ژولین آن اندازه وارد نبود که بفهمد آنچه چشمان آن دختر را گهگاه می‌گداخت آتش شیطنت بود،

[...] درخشش چشمان خانم دورنال از آتش شور بود، یا از واکنش اعتراض‌آمیز نیکدلانه‌اش در برابر

بدخواهانه‌ای که شرحش را می‌شنید. [...] با خود گفت: چشم‌هایش جرقه می‌زند (سحابی، ۱۳۸۹، ص. ۳۳۵).

* وی آنقدر مجرب نبود که دریابد آتشی که گاه و بیگاه در چشمان دوشیزه جوان [...] زبانه می‌کشد، زاده هوس‌های ناگهانی می‌باشد. در صورتی که برق چشمان خانم دورنال ناشی از هیجانات روحی و یا معلول خشم و غضبی است که به‌هنگام شنیدن شرح اعمال زشت از روح بلند و سخاوتمندش سرچشمه می‌گیرد. [...] و در دل گفت «چه چشمان پر تالوئی دارد» (نفیسی، ۱۳۳۵، ص. ۵۲۸).

عبارت «*du feu de la saillie*» در بردارنده یک استعاره است. از منظر دلالت اولیه می‌توان دو مؤلفه معنایی اصلی و پایه‌ای را به «آتش» (*feu*) نسبت داد: یکی گرما و دیگری نور. از منظر دلالت ثانویه نیز می‌توان مؤلفه ضمنی احساس شدید و موقتی را به آن نسبت داد. به‌علاوه، کاربرد استعاری واژه «*saillie*» به معنای حرکت ناگهانی و غیرمنتظره، همراه با آتش، ترکیب استعاری شکل می‌دهد که با دیگر عناصر موجود در عبارت همخوانی دارد و از نظر معنایی، عناصر رابطه مستقیم دارند. با توجه به ارتباط فعل «*briller*» و واژه «*les yeux*» می‌توان گفت در این قسمت آتش به روشنایی مربوط است؛ نه گرما. استعاره آتش در سطور بعد تکرار می‌شود: «*du feu des passions*»؛ اما این بار به گرما و حرارت دورنی اشاره می‌کند.

سحابی به ترتیب «آتش شیطنت» و «آتش شور» را برمی‌گزیند؛ یعنی، در هر دو مورد با توسل به ترکیبی استعاری موجود در زبان مبدأ، ترجمه را پیش می‌برد. در قسمت پایانی ترجمه، وی ترکیب فعلی «جرقه‌زدن» را برای صفت «*scintillants*» به‌زیبایی به‌کار می‌برد؛ زیرا، جرقه با آتش تناسب دارد. نفیسی نیز با اندکی دستکاری سبک نویسنده را زیر پای می‌نهد؛ اما در نهایت، هر دو عبارت را به‌صورت غیراستعاری ترجمه می‌کند: «زاده هوس ناگهانی» برای «*du feu de la saillie*» و «ناشی از هیجانات روحی» برای «*du feu des passions*».

نکته درخور تأمل این است که هر دو مترجم در انتقال معنی موفق بوده‌اند؛ هرچند ترجمه سحابی به دلیل در نظر گرفتن سایر عناصر موجود در بافت که به پررنگ شدن استعاره کمک می‌کنند، مقبول‌تر است. در واقع، سحابی با حفظ واژه «آتش» جنبه چندمعنایی آن را نیز به‌خوبی انتقال داده است؛ در حالی که ترجمه نفیسی بدون این روح چندمعنا است و بیشتر تمایل داشته است نکته موجود

در پیام را شفاف کند و سپس، به مخاطب ارائه دهد. مخاطب نیز هنگام خواندن این ترجمه شاید هرگز فکر نکند در این عبارت کاربرد استعاری واژه «آتش» وجود داشته است.

2. Dans tous les châteaux en Espagne de sa jeunesse, il s'était dit qu'aucune dame comme il faut ne daignerait lui parler que quand il aurait un bel uniforme (Stendhal, 2000, p. 34).

* در همه خیال‌بافی‌های جاه‌طلبانه جوانی‌اش همیشه پیش خود گفته بود که هیچ زن برازنده‌ای حاضر نخواهد شد با او حرف بزند؛ مگر اینکه او نیفورم نظامی زیبایی به تن داشته باشد (سحابی، ۱۳۸۹، ص. ۶۱).

* وی حتی در خواب‌های طلایی خود هنگامی نوید صحبت با بانوی محترمی را به خود می‌داد که لباس زیبای نظام را دربر کرده باشد (نفیسی، ۱۳۳۵، ص. ۹۳).

«Les châteaux en Espagne» استعاره از آرزوها و اهدافی است که رنگ و روی واقعیت به خود نمی‌گیرند و همیشه در حد رؤیا باقی می‌مانند؛ بنابراین، آنچه از معنای ضمنی و ثانویه این عبارت برمی‌آید، برگرفته از مؤلفه‌های ضمنی است: خواب، خیال‌پردازی و رؤیاپروری. باید گفت این استعاره ویژه فرهنگ و زبان فرانسه است و برای یک فارسی‌زبان دلالت اولیه آن حامل معنای خاصی نمی‌باشد.

مترجم اول از ساختاری غیراستعاری بهره می‌برد: «در همه خیال‌بافی‌های جاه‌طلبانه جوانی‌اش» (رویکرد چهارم)، و مترجم دوم نیز سعی داشته است تا با تعبیر استعاری «وی حتی در خواب‌های طلایی خود» (رویکرد سوم)، در انتقال این ساختار استعاری بکوشد. هر دو مترجم منظور نویسنده و معنی را منتقل کرده‌اند؛ اما همان‌طور که مشاهده می‌شود، در هر دو ترجمه نشانی از استعاره مبدأ وجود ندارد و ترجمه‌های فارسی بدون جنبه چندمعنایی این استعاره هستند که این به سابقه‌ای تاریخی اشاره می‌کند که در ساختمان فکری و فرهنگی فارسی‌زبان جایگاهی ندارد.

3. Une soirée à la campagne (Stendhal, 2000, p. 64).

* شبی در بیلاق (سحابی، ۱۳۸۹، ص. ۹۱).

* شبی در بیلاق (نفیسی، ۱۳۳۵، ص. ۱۴۴).

عنوان فصل نهم از کتاب اول «Une soirée à la campagne» طرحی کاملاً استعاری دارد. واژه «campagne» چندمعنایی‌های مختلفی را القا می‌کند. از سویی، خواننده را به سمت معنی آشکار یا همان دلالت اولیه‌اش رهنمون می‌سازد؛ معنایی که در تضاد با واژه «ville» (شهر) است. هنگام مراجعه به فرهنگ لغت یک‌زبان و دوزبان، ابتدا با همین تضاد در معنی روبه‌رو می‌شویم:

2° La campagne: les terres cultivées, hors d'une zone urbaine.

3° Ensemble des lieux fertiles, hors des villes (Robert, 2009).

۱. بیرون شهر، دشت و صحرا؛ ۲. روستا، ده (پارسایار، ۱۳۸۱).

از سوی دیگر، معانی دیگری زیر پوسته این واژه در جریان هستند؛ یعنی، این واژه به‌طور ضمنی

در حوزه معنایی جنگ و عملیات نظامی قرار می‌گیرد:

1° Campagne : étendue de terrain, zone où les armées se déplacent lorsqu'elles sont en guerre.

2° par extension: l'état de guerre, les combats, pour une armée (Robert, 2009).

۱. عملیات جنگی، نبرد، حمله، لشکرکشی (پارسایار، ۱۳۸۱).

با نگاهی موشکافانه‌تر به عبارات این فصل به‌ویژه بند اول فصل به واژه‌هایی برمی‌خوریم که گویی عامدانه خواننده را به سمت استعاره یادشده می‌کشاند: واژه‌های «ennemis» (دشمن) در بند اول خط دوم و «se battre» (جنگیدن) در همان بند در خط سوم. به عبارت دیگر، چندمعنایی واژه «campagne» ابتدا به‌صورت ضمنی و پنهانی پیش می‌رود و به‌مرور بافت آن را برایمان آشکار و آشکارتر می‌سازد.

استعاره و کاربرد مقصود استعاری در همین ابتدای فصل بر خواننده روشن می‌شود: ژولین خانم دورنال را دشمن خود می‌داند که باید با او بجنگد؛ اما به‌نظر می‌رسد با خواندن دقیق‌تر بند بعد نه تنها استراتژی قهرمان داستان، بلکه توانایی وی در شناسایی حریف «مبارزه» زیر سؤال می‌رود: ژولین پیش از هر چیز باید با خودش بجنگد.

La présence de Mme de Rénal... retrempait son âme (Stendhal, 2000, p. 64).

* «حضور خانم دورنال... روحش را آبدیده می‌کرد.»

با توجه به توضیحات داده شده، هیچ‌یک از دو مترجم به استعاره بودن این عنوان پی نبرده‌اند و آن‌ها نتوانسته‌اند جنبه چندمعنایی موجود در بطن واژه «campagne» را به مخاطب فارسی زبان نشان دهند. هر دو به معنای اولیه و آشکار واژه یادشده توجه کرده‌اند و از یک نکته اساسی غفلت نموده‌اند: کل ماجرا بیرون شهر می‌گذرد و خواننده کاملاً در جریان این امر هست - ماجراها به صورت خطی تعریف می‌شوند و این فصل در ادامه فصل قبلی است و از همان‌جا خواننده می‌داند وقایع مربوط به شهر نیست - بنابراین چه نیازی بود دوباره نویسنده که خود کاملاً به آن واقف است به تکرار مکررات بپردازد. شایان ذکر است حتی اگر مترجم بخواهد در زبان فارسی واژه «مبارزه» را به کار گیرد، باز هم قسمتی از جنبه چندمعنایی واژه مبدأ از بین می‌رود؛ اما دست‌کم جنبه استعاری آن محفوظ می‌ماند. پیشنهاد ما برای این عنوان بر همین اساس ارائه می‌شود که در جای خود قابل بحث و تأمل است: شبی در مبارزه.

4. Elle ne put résister au torrent de bonheur qui inondait son âme après tant de jours de désespoir (Stendhal, 2000, p. 58).

* خانم توانست در برابر سیلاب شادمانی‌ای که پس از آن همه روزهای سرگشتگی همه‌جانش را می‌انباشت مقاومت کند (سحابی، ۱۳۸۹، ص. ۸۵).

* خانم دورنال پس از چندین روز یأس و نومیدی چنان غرق مسرت و خوشحالی گشت که قدرت و مقاومت خود را از دست داد و به کلی بی‌حال شد (نفیسی، ۱۳۳۵، صص. ۱۳۵-۱۳۴).

عبارات «torrent de bonheur» و «inondait son âme» جنبه‌ای شعرگونه به این جمله می‌دهند و هر دو رنگ و بویی استعاری دارند؛ به‌ویژه عبارت اول که در بردارنده دو واژه به‌ظاهر متضاد است: دلالت اولیه واژه «torrent» (سیل) بر خاصیت ویرانگری و جنبه منفی این واژه صحنه می‌گذارد؛ در حالی که دلالت اولیه واژه «bonheur» بر جنبه شادی و معنای مثبت استوار است. استاندل از دلالت ثانویه واژه «torrent» برای شکل دادن به استعاره خویش بهره می‌گیرد: فراوانی، مقدار زیاد و وسعت.

مترجم اول (سحابی) از دلالت ثانویه، یعنی، همین عنصر نهفته در لایه‌های زیرین متن در ارتباط با سایر عناصر جمله بهره می‌گیرد و در ترجمه خویش استعاره زیبایی را به زبان فارسی می‌گنجاند: «سیلاب شادمانی»؛ هر چند این استعاره ترجمه کلمه به کلمه عبارت متن مبدأ باشد. شایان ذکر است که

وجود واژه «inondait» (دلالت اولیه: پر از آب کردن. دلالت ثانویه: فراگرفتن، پرکردن) جنبه استعاری «سیل» را پررنگ‌تر می‌نماید و به قوی‌تر شدن استعاره کمک می‌کند. همان‌طور که مشاهده می‌شود، سحابی به‌خوبی این استعاره را درک کرده و آن در ترجمه خویش لحاظ نموده است.

مترجم دوم (نفیسی)، ساختار جمله متن اصلی را با وارد کردن قید تشبیه «چنان... که» (si... que) درهم می‌ریزد. باین وجود، هنگامی که واژه «غرق شدن» را در ترجمه خویش به کار می‌برد، خود را در انتقال ترجمه متن مبدأ موفق نشان می‌دهد؛ از این رو، می‌توان گفت عبارت «چنان غرق مسرت و شادی شد که...» به‌خوبی معنای استعاره را نشان می‌دهد؛ هرچند مترجم از ساختاری غیراستعاری استفاده کرده است؛ البته، در مورد ترجمه فعل «inondait» باید گفت مترجم در درک اولیه معنای فعل اشتباه کرده است و نه تنها دلالت ثانویه، بلکه دلالت اولیه را نیز در ترجمه خویش نگنجانده است. به‌همین دلیل، ترجمه نامناسب این واژه نوعی نقصان به حساب آمده که به بافت استعاری جمله آسیب رسانده است.

5. Plusieurs fois l'idée du suicide s'offrit à lui ; cette image était pleine de charmes, c'était comme un repos délicieux ; **c'était le verre d'eau glacée offert au misérable qui, dans le désert, meurt de soif et de chaleur** (Stendhal, 2000, p. 432).

* چندین بار فکر خودکشی به سرش زد. این تصویر پر از جاذبه بود، به استراحت لذت‌بخشی می‌مانست، کاسه آب یخی بود برای نگون‌بختی که در بیابان از عطش و گرما در حال مردن باشد (سحابی، ۱۳۸۹، ص. ۴۸۰).

* چندین بار فکر خودکشی از خاطرش گذشت. این خیال مانند جرعه آب خنکی که در بیابان سوزان به درمانده‌ای داده شود، او را به استراحت و آرامش مطبوعی نوید می‌داد و در نظرش بس خوشایند و دل‌انگیز جلوه می‌نمود (نفیسی، ۱۳۳۵، ص. ۷۵۴).

عبارت «Le verre d'eau glacée» (لیوان آب یخ) به خودی خود لفظی استعاری نیست؛ اما بافت زبانی‌ای که در آن حضور دارد، این خاصیت شعری را برایش در نظر گرفته است. با اینکه ترجمه سحابی کلمه‌به‌کلمه است، استعاری نیز می‌باشد؛ یعنی، راهکار ترجمه‌ای وی مبتنی بر نگاه داشتن عین واژه‌ها و نیز انتقال معنای استعاری است. به‌همین دلیل، ترجمه ذکر شده به‌خوبی با

فرهنگ فارسی زبان درهم می آمیزد؛ زیرا، فارسی زبان به خوبی با مفهوم آب، بیابان و تشنگی آشنا است و ادامه جمله که آراسته به این کلمات و مفاهیم است، تصویر زیباتری از این استعاره به خواننده ارائه می دهد. نفیسی برای ترجمه از تشبیه کمک می گیرد. رابط شباهت با بهره گیری از یکی از ادات تشبیه؛ یعنی، «مانند» برقرار می شود که به راحتی با خواننده متن مقصد ارتباط برقرار می کند و درک می شود.

6. Le résultat de cette nuit de folie, fut qu'elle crut être parvenue à triompher de son amour. [...] **Les âmes glacées** l'accuseront d'indécence (Stendhal, 2000, p. 429).

* نتیجه این شب دیوانگی این بود که پنداشت توانسته بر عشقش پیروز شود. [...] جان های یخین او را به خیانت متهم خواهند کرد (سحابی، ۱۳۸۹، ص. ۴۷۸).

* نتیجه ای که از آن شب مقرون با دیوانگی و جنون عاید شد این بود که ماتیلد تصور کرد بر عشق خویش فائق آمده است. [...] صاحبان قلوب سرد و خشک او را به بی نزاکتی و بی ادبی متهم خواهند ساخت (نفیسی، ۱۳۳۵، ص. ۷۵۱).

روح و روان «âme» که جزء غیرمادی و نامیرای انسان است و دلالت اولیه آن بر مؤلفه حیات و دلالت ثانویه اش بر گرما، شور و هیجان استوار است، در این عبارت همراه با صفت «بخزده» (glacé) همراه است که برخلاف مورد اول، دلالت اولیه اش مبتنی بر سرما و دلالت ثانویه اش مبتنی بر مرگ و نیستی است. همان طور که مشاهده می شود، دو واژه با معنایی کاملاً متضاد استعاره زیبایی را در زبان مبدأ به وجود آورده اند که می توان گفت هدف این استعاره بیان «افکار سخت و انعطاف ناپذیر» است و به «صاحبان» چنین افکاری اشاره می کند.

انتقال معنی از طریق ترجمه کلمه به کلمه، امکان خلق استعاره ای با همان بار معنایی؛ یعنی، حفظ جنبه چندمعنایی استعاره مبدأ را برای سحابی فراهم می آورد. نفیسی نیز به نوبه خود، از استعاره ای فارسی برای انتقال چندمعنایی موجود در استعاره متن اصلی (رویکرد سوم) بهره می گیرد. با این حال، به راحتی می توان در ترجمه وی واژه «صاحبان» را حذف کرد؛ زیرا، خود استعاره در بردارنده این معنی می باشد و به جای دو صفت «سرد و خشک» می توان از دلالت اولیه و معنای اصلی صفت مورد بحث؛ یعنی، صفت «یخی» استفاده کرد؛ بنابراین، پیشنهاد ما برای اصلاح ترجمه این استعاره در ترجمه نفیسی، استفاده از «قلب های یخی» است.

7. **Sa vie fut le ciel et l'enfer : l'enfer quand elle ne voyait pas Julien, le ciel quand elle était à ses pieds** (Stendhal, 2000, p. 139).

* زندگیش بهشت و دوزخ شد: دوزخ زمانی که ژولین را نمی‌دید، بهشت هنگامی که پایین پای او می‌نشست (سحابی، ۱۳۸۹، ص. ۱۷۰).

* اکنون در برزخی میان بهشت و دوزخ به‌سر می‌برد. آری، هرگاه دور از ژولین بود خود را در برزخی وحشتناک احساس می‌نمود و وقتی خود را نزدیک او مشاهده می‌نمود، گویی در بهشت جاویدان به‌سر می‌برد (نفیسی، ۱۳۳۵، ص. ۲۷۵).

استعاره موردنظر ما در این عبارت از دو واژه چندمعنا تشکیل شده است: از یک‌سو، واژه «آسمان» (le ciel)، مجال اقامت سعادت‌مندان است که نعمت زندگی جاویدان به آن‌ها ارزانی شده است؛ بر همین اساس، آسمان بار معنایی زیادی را در خود جای داده است و دلالت ثانویه‌اش بر خوش‌وقتی، سعادت، زندگی جاویدان، رفاه و آسایش و نیز «لطف الهی» استوار است. از سوی دیگر، «جهنم» (l'enfer) که جایگاه مجازات بدکاران است، به رنج، عذاب، بدبختی، زشتی و محرومیت از رحمت الهی و... دلالت دارد.

سحابی از رویکرد اول (ترجمه کلمه به کلمه) بهره می‌گیرد و در زبان فارسی این ترجمه تبدیل به استعاره‌ای قوی می‌شود و با توجه به فرهنگ ایرانی-اسلامی برای ذهن خواننده فارسی‌زبان آشنا و قابل‌درک است؛ زیرا، وقتی اوضاع زندگی بر وفق مراد است و مشکلی نیست، فارسی‌زبان‌های ایرانی از واژه «بهشت» برای نشان‌دادن نهایت خوش‌وقتی و آسایش خود بهره می‌گیرند؛ بنابراین، ترجمه سحابی نه تنها دربرگیرنده خواست نویسنده مبدأ است، بلکه دلالت اولیه و به‌خصوص ثانویه به‌خوبی منتقل شده است. به عبارتی دیگر، می‌توان گفت هنگام ترجمه چیزی از بار معنایی استعاره کم نشده است.

نفیسی در ترجمه خویش با وجودی که ساختاری غیراستعاری (رویکرد چهارم) به‌کار می‌برد، به‌خوبی پیام و نیز چندمعنایی موجود را انتقال می‌دهد؛ زیرا، ساختار انتخاب‌شده در فارسی مشابه تشبیه «زندگی‌اش مانند بهشت و جهنم بود» است؛ البته باید درباره کاربرد واژه «برزخ» به‌جای واژه «زندگی» نیز کمی حساسیت نشان داد. برزخ حائل میان زندگی دنیایی و اخروی است؛ جایی است که روح انسان قبل از ورود به قیامت آن‌جا به‌سر می‌برد که بیشتر با بینش مذهبی و شرقی وی

هماهنگ است؛ تا خواست نویسنده. به همین دلیل، پیشنهاد می‌شود در این ترجمه واژه «زندگی» جایگزین واژه «برزخ» شود.

۳. نتیجه‌گیری

پتانسیل معنایی واژگان زبان بسیار پیچیده است. با توجه به آنچه پدیده زبانی معناشناسی، چندمعنایی نامیده می‌شود، یک واژه حاوی معانی مختلفی است. هنگامی که بلون و مینیو (۲۰۰۰، ص. ۱۱۳) درباره «رابطه بین واژه‌ها» و «ساختار درونی یک واژه» بحث می‌کنند، از روابط گوناگونی سخن به میان می‌آورند؛ از جمله چندمعنایی، تک‌معنایی، هم‌معنایی، هم‌آوایی - هم‌نویسی. در همین چارچوب، رابطه چندمعنایی مطالعه شد؛ زیرا، گاهی به‌مثابه بستری می‌ماند که دیگر روابط به‌خصوص رابطه هم‌معنایی از بطن آن می‌گذرند یا دست‌کم مانند نشانگری عمل می‌کند که باعث متمایز شدن از این روابط می‌شود.

با توجه به چند مثال ارائه‌شده، به‌جرات می‌توان ادعا کرد که بافت گفته حین ترجمه نقش اساسی در ابهام‌زدایی دارد؛ اما آیا همیشه باید این ابهام‌زدایی را مترجم اعمال کند؟ یعنی، هنگامی که مؤلف برای بیان مقصود خود تصمیم می‌گیرد که در نوشته‌اش از پدیده چندمعنایی واژگان استفاده کند و از این طریق سبک خود را نیز اعمال کند، مترجم می‌تواند دست به شفاف‌سازی بزند و باعث حذف چندمعنایی شود؟ می‌دانیم که در ترجمه گاه مترجم ناچار است به دلایلی از جمله تفاوت‌های دو نظام زبانی مبدأ و مقصد، نگرش‌های متفاوت دو فرهنگ مختلف، جهان‌بینی‌های مختلف و غیره، در ترجمه خویش از تکنیک‌های متفاوتی از جمله شفاف‌سازی بهره برد. این تکنیک‌ها گاه منجر به حذف برخی از جنبه‌های واژگانی از جمله چندمعنایی می‌شوند. در برخی از موارد مترجم به‌خصوص آنجایی که شباهت‌هایی میان دو نظام زبانی وجود دارد، هنگام ترجمه قادر است معادل‌یابی قوی انجام دهد و چندمعنایی را انتقال دهد؛ اما این موفقیت هیچ‌گاه نمی‌تواند صددرصد باشد؛ به‌خصوص وقتی که از دو زبان با دو نظام متفاوت و دو فرهنگ متفاوت مانند فارسی و فرانسوی صحبت می‌کنیم. باین حال، قبول داریم که با وجود تفاوت‌های فرهنگی و زبانی، دو زبان یا بهتر بگوییم تمام زبان‌ها

شباهت‌های انکارناپذیری دارند؛ از جمله مبحث چندمعنایی و صناعات ادبی؛ به این ترتیب، زبان به ابزار زبانی و حتی غیرزبانی موردنیاز خود مجهز می‌شود تا خود را همه‌جا عرضه کند.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، هر گفته یا اندیشه‌ای را که بتوان به زبانی بیان کرد، می‌توان در زبان دیگر نیز بیان نمود؛ بنابراین، ترجمه‌ناپذیری، یک مفهوم کلی و منجمد نیست که نتوان برایش حد و مرزی در نظر گرفت. منظور از ترجمه‌ناپذیری نبود امکان ترجمه کردن یا توانایی نداشتن مترجم در بازگردانی از زبان مبدأ به زبان مقصد نیست؛ بلکه ترجمه‌ناپذیری به این معنی است که اثر هنری در انتقال از زبانی به زبان دیگر، بسیاری از ویژگی‌های ارزشمند خود را از دست می‌دهد؛ همان ویژگی‌هایی که به آن جنبه هنری می‌بخشند؛ بنابراین، رسالت مترجم چند برابر می‌شود: او باید کاملاً بر حرفه خویش مسلط باشد و چیره‌دستی یابد و به بیان دیگر، باید سوار بر کار خویش شود. به‌هنگام روبه‌رو شدن با کاربردهای خاص زبان از جمله چندمعنایی با قصد قبلی^۱، از آنجایی که عیناً یافتن همان چندمعنایی از زبانی به زبان دیگر بسیار نادر است، مهم‌ترین و ابتدایی‌ترین وظیفه مترجم این است که کاملاً کاردان و اهل فن باشد تا بتواند این موارد خاص را شناسایی کند و نیز هنگام ترجمه بهترین انتخاب را داشته باشد. یک مترجم آگاه و خبره پیش از هر اقدامی با شناسایی به بررسی روابط معنایی در سطح واژگان و جمله می‌پردازد و هنگام مواجه شدن با واژگان چندمعنا هسته مرکزی معنا را تشخیص می‌دهد و سپس، شرایط ابراز آن گفته و بافت گفته را کاملاً مدنظر قرار می‌دهد تا بتواند از معنای مرکزی معانی دیگر را بیرون آورد. در پایان، معادل‌یابی می‌کند و از حق انتخاب خود نیز نهایت استفاده را می‌کند تا «بهترین انتخاب»^۲ را برگزیند و در ترجمه خویش اعمال نماید. در واقع، مترجم توانا با تیزهوشی و علم خود از درصد ترجمه‌ناپذیری متن می‌کاهد و با واژه‌گزینی، معادل‌یابی مناسب متن را بیش‌ازپیش ترجمه‌پذیر می‌سازد؛ بر این اساس، ترجمه نه تنها قابل درک می‌شود، بلکه اثربخشی و احساس اولیه را نیز زنده نگه می‌دارد.

1. Polysémie intentionnelle

۲. آشکار است که بهترین انتخاب انتخابی است که خواننده‌محور و نیز نویسنده‌محور باشد؛ یعنی، علاوه بر اینکه خواسته نویسنده را منتقل می‌کند، برای خواننده نیز قابل درک باشد.

کتابنامه

- استاندرل، ه. (۱۳۳۵). *سرخ و سیاه* (ع. نفیسی (عدل)، مترجم). تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- استاندرل، ه. (۱۳۸۹). *سرخ و سیاه* (م. سحابی، مترجم). تهران: نشر مرکز.
- پارسایار، م. (۱۳۸۱). *فرهنگ معاصر فرانسه - فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- حسینی، ص. (۱۳۸۵). *نظری به ترجمه*. تهران: نیلوفر.
- شاهین، ش.، و قویمی، م. (۱۳۸۵). *انواع شعر فرانسه*. تهران: سمت.
- صفوی، ک. (۱۳۸۷). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: سوره مهر.
- صفوی، ک. (۱۳۷۷). *هفت گفتار درباره ترجمه*. تهران: کتاب ماد.
- یول، ج. (۱۳۸۵). *بررسی زبان* (ع. بهرامی، مترجم). تهران: رهنما.
- Baylon, C., & Fabre, P. (1999). *Initiation à la linguistique*. Paris: Nathan.
- Baylon, C., & Mignot, X. (2000). *Initiation à la sémantique du langage*. Paris: Nathan.
- Cruse, D.A. (1986). *Lexical Semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ladmiral, J-R. (1994). *Traduire: Théorèmes pour la traduction*. Paris: Gallimard.
- Le Guern, M. (1972). *Sémantique de la métaphore et de la métonymie*. Paris: Larousse.
- Mounin, G. (1963). *Les problèmes théoriques de la traduction*. Paris: Gallimard.
- Rastier, F., & Valette, M. (2009). De la polysémie à la néosémie. *Texte, XIV*(1), 97-116.
- Robert, P. (2009). *Le Nouveau Petit Robert* (9th édition). Paris: Le Robert.
- Schott-Bourget, V. (2001). *Approches de la linguistique*. Paris: Nathan.
- Stendhal, B. (2000). *Le Rouge et Le Noir*. Paris: Galimard.
- Victorri, B. (1997). La polysémie: Un artefact de la linguistique? Retrieved September 6, 2011, from <http://halshs.archives-ouvertes.fr/halshs-00009273>
- Vinay, J.P., & Darbrlnet, J. (1977). *Stylistique comparé du français et de l'anglais*. Paris: Didier.